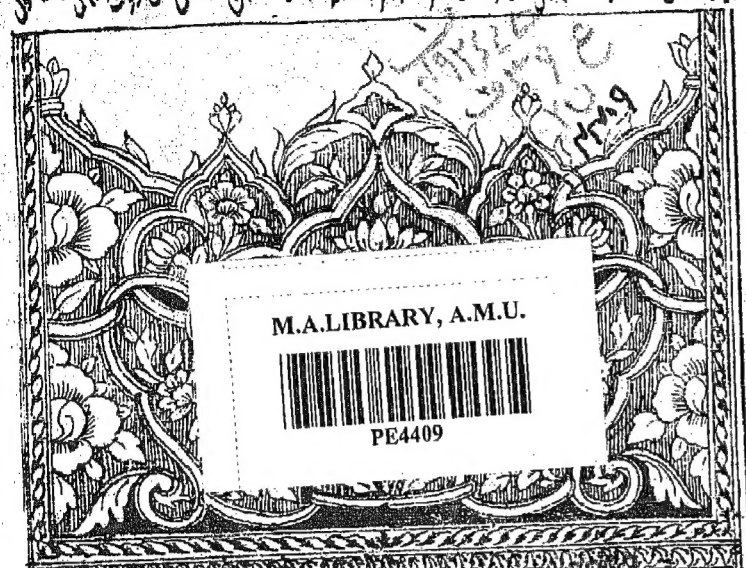


Handwritten text in Persian script at the top of the page, likely a preface or introduction.



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4409

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعلمين والصلوة على
رسوله محمد وآله أجمعين بدان علمك الله
فعلان که کلمات عرب هست فعل اسم و حرف
فعل مکه است مبنی برای افهام معنی با یکی از از نه نشانه

Extensive handwritten text in Persian script on the right side of the page, continuing the discussion or providing commentary on the main text.

فعل مضارع و حال مستقبل چون فتح الله كشاد و خداوند فتح می نماید
 از آن می شود که گاه در زمان حال و گاه در زمان مستقبل
 و گاه در زمان حال و گاه در زمان مستقبل
 و گاه در زمان حال و گاه در زمان مستقبل

ماضی و حال و مستقبل چون فتح الله كشاد و خداوند فتح می نماید
 یا خواهد كشاد و اسم کلمه است موضوع برای معنی مستقبل
 با یکی از از زمانه مذکوره و حرف کلمه است موضوع برای
 معنی غیبه نقل خود هبت من البصره الى الکوفه
 انما فعل فتمت ماضی مضارع و امر ماضی فعلی مضارع
 برای دلالت بر حدوث کاری در زمان گذشته و مضارع
 فعلی است مضارع بر دلالت بر حدوث امری زمان حال استقبالی
 و افعلیت مضارع بهبت بودن مخاطب ابامری چون اقرت

فعل مضارع و حال و مستقبل چون فتح الله كشاد و خداوند فتح می نماید
 یا خواهد كشاد و اسم کلمه است موضوع برای معنی مستقبل
 با یکی از از زمانه مذکوره و حرف کلمه است موضوع برای
 معنی غیبه نقل خود هبت من البصره الى الکوفه
 انما فعل فتمت ماضی مضارع و امر ماضی فعلی مضارع
 برای دلالت بر حدوث کاری در زمان گذشته و مضارع
 فعلی است مضارع بر دلالت بر حدوث امری زمان حال استقبالی
 و افعلیت مضارع بهبت بودن مخاطب ابامری چون اقرت

فعل مضارع و حال و مستقبل چون فتح الله كشاد و خداوند فتح می نماید
 یا خواهد كشاد و اسم کلمه است موضوع برای معنی مستقبل
 با یکی از از زمانه مذکوره و حرف کلمه است موضوع برای
 معنی غیبه نقل خود هبت من البصره الى الکوفه
 انما فعل فتمت ماضی مضارع و امر ماضی فعلی مضارع
 برای دلالت بر حدوث کاری در زمان گذشته و مضارع
 فعلی است مضارع بر دلالت بر حدوث امری زمان حال استقبالی
 و افعلیت مضارع بهبت بودن مخاطب ابامری چون اقرت

قیاس آن بود که هر یک ماضی و مضارع بر مبنی و صیغه می آمد

موافق عدد اقسام فاعل لیکن ماضی بر سبزه آید شش

باقی خاص مضارع بر یازده چهار شش و باقی خاص چنانچه خواهیم

اکنون شروع میکنم در بیان اوزان سبع اثبات فعل ماضی

فعل فعلوا فعلت فعلنا فعلتم فعلت فعلتم فعلت فعلتم

فعلت فعلنا بحركات ثلثة در حین چون کلمه ما لا ادری فعلی می

معروف گردد و نحو ما فعل و لا فعل آه بدانکه بنای ماضی مجهول

اول نراضمه و قبل آخر کسره اگر نبود نحو فعل ما فعل آه فصل

در بیان اوزان سبع اثبات فعل ماضی
فعل فعلوا فعلت فعلنا فعلتم فعلت فعلتم فعلت فعلتم
فعلت فعلنا بحركات ثلثة در حین چون کلمه ما لا ادری فعلی می
معروف گردد و نحو ما فعل و لا فعل آه بدانکه بنای ماضی مجهول
اول نراضمه و قبل آخر کسره اگر نبود نحو فعل ما فعل آه فصل
در بیان اوزان سبع اثبات فعل ماضی
فعل فعلوا فعلت فعلنا فعلتم فعلت فعلتم فعلت فعلتم
فعلت فعلنا بحركات ثلثة در حین چون کلمه ما لا ادری فعلی می
معروف گردد و نحو ما فعل و لا فعل آه بدانکه بنای ماضی مجهول
اول نراضمه و قبل آخر کسره اگر نبود نحو فعل ما فعل آه فصل

در بیان اوزان سبع اثبات فعل ماضی
فعل فعلوا فعلت فعلنا فعلتم فعلت فعلتم فعلت فعلتم
فعلت فعلنا بحركات ثلثة در حین چون کلمه ما لا ادری فعلی می
معروف گردد و نحو ما فعل و لا فعل آه بدانکه بنای ماضی مجهول
اول نراضمه و قبل آخر کسره اگر نبود نحو فعل ما فعل آه فصل
در بیان اوزان سبع اثبات فعل ماضی
فعل فعلوا فعلت فعلنا فعلتم فعلت فعلتم فعلت فعلتم
فعلت فعلنا بحركات ثلثة در حین چون کلمه ما لا ادری فعلی می
معروف گردد و نحو ما فعل و لا فعل آه بدانکه بنای ماضی مجهول
اول نراضمه و قبل آخر کسره اگر نبود نحو فعل ما فعل آه فصل

در بیان اوزان سبع اثبات فعل ماضی
فعل فعلوا فعلت فعلنا فعلتم فعلت فعلتم فعلت فعلتم
فعلت فعلنا بحركات ثلثة در حین چون کلمه ما لا ادری فعلی می
معروف گردد و نحو ما فعل و لا فعل آه بدانکه بنای ماضی مجهول
اول نراضمه و قبل آخر کسره اگر نبود نحو فعل ما فعل آه فصل
در بیان اوزان سبع اثبات فعل ماضی
فعل فعلوا فعلت فعلنا فعلتم فعلت فعلتم فعلت فعلتم
فعلت فعلنا بحركات ثلثة در حین چون کلمه ما لا ادری فعلی می
معروف گردد و نحو ما فعل و لا فعل آه بدانکه بنای ماضی مجهول
اول نراضمه و قبل آخر کسره اگر نبود نحو فعل ما فعل آه فصل

بود از صاع و بودن شایسته بر مطرب
دین عزیز را بسوی من الصالحین بزرگوار
در سخن دلجو و دلیکوتا خفیه بیس قول ادخله
فیما انزلت علیه که قوس تا کبر معنی که استقبل الازده

[illegible][illegible]

دارد و جز آنکه خودش ساکن است و جائیکه پیش از تشدید الف می‌آید

مضلع ہو کہ بلا تاکم نہ نون خضفہ معرف یا مجهول

لِيَفْعَلْنَ لِيَفْعَلْنَ لِيَفْعَلْنَ لِيَفْعَلْنَ لِيَفْعَلْنَ
 صَغِيرَةٌ وَاحِدَةٌ غَائِبٌ ذَكَرَ حَاضِرًا
 بِاسْتِقْطَاءِ صَغِيرَةٍ وَتَجْمِيعِ مَوْتٍ حَاضِرٍ
 مِنْ حِجْبِ الْف ١٢

در آید یعنی منع گرداند و عمل کم کند نحو لا تفعل آه در نهی هم نون قبله

اصل است براساس و زود
 نقل پس است
 بعد از اول لای نه
 است یعنی شاد و اگر
 نه زود و منف در
 ضلع و اصل است
 نیز افضل و در است
 بسوی آخری که کم
 مولوی محمد سید احمد

نون ثقیله و خفیه بطوریکه دستی در آلام کسور که آنرا لام امر خوانند

مضارع عمل لم کند و بمعنی امر گردان و در یاء یریم صیغه معروف

خطاب مضارع معروف بلام مضارع یفعل یفعلوا

لا فعل مضارع مجهول بلام مضارع یفعل یفعلوا

یفعلن لا فعل مضارع در بنیام رواست که نون ثقیله و خفیه در ی

بر آنکه امر رابع صیغه است بنای آن از مضارع مخاطب و میگیرند علامت

آنرا بعلی پس اگر با بعدش ساکن بود بجایش مخرجه وصل مضموم

اگر عین کلمه مضموم بود و گرنه مکسود و آخر آن حکم لم جاکن امر مضموم

در مضارع مجهول بلام مضارع یفعل یفعلوا
یفعلن لا فعل مضارع در بنیام رواست که نون ثقیله و خفیه در ی
بر آنکه امر رابع صیغه است بنای آن از مضارع مخاطب و میگیرند علامت
آنرا بعلی پس اگر با بعدش ساکن بود بجایش مخرجه وصل مضموم
اگر عین کلمه مضموم بود و گرنه مکسود و آخر آن حکم لم جاکن امر مضموم

طلب و در اصل آورد و در اصل
و در الاصول

[illegible]

[illegible]

نموده که هر کس در خانه
در لفظ مفعول و فاعل
نموده که هر کس در خانه
در لفظ مفعول و فاعل
نموده که هر کس در خانه
در لفظ مفعول و فاعل

مشارکت است یعنی شریک بی و فاعل مفعول در فاعلیت و مفعولیت

ای هر یک مردگیری را نحو فاعل نیکو عمر او موافقت محمد و فاعل و فاعل

و ابتداء خاصیت تفاعل مشارک است ای شرکتی در صد و مفعول

از هر یک بی گیری خود شایسته و شرکت در صد و فقط کم سخت تر فاعل شایسته

یعنی نمودن غیر حصول خود در خود نحو تمارش و مطاوعت فاعل معنی

نحو با عذر افتبا عذر و موافقت مجرب و فعل و است و لفظی که

مفاعلت و مفعول میخواست در تفاعل یکی خواهر اگر نه لازم بود

خاصیت افتعال است اخذ است نحو خجسته و اخذی است

اول خود طبیعت شایسته و فاعل
بجایگاه ضرب که مفعول است
بجایگاه ضرب که مفعول است
بجایگاه ضرب که مفعول است

از آن تا خود مفعول و فاعل
عذر و مطاوعت فاعل معنی
نحو با عذر افتبا عذر و موافقت
مفاعلت و مفعول میخواست در تفاعل

بجایگاه ضرب که مفعول است
بجایگاه ضرب که مفعول است
بجایگاه ضرب که مفعول است

ای سوزن ساخت یا
مفعول ساخت یا
مفعول ساخت یا

مضاعف رباعی که فا و لام اول و عین و لام ثانی منتهی بحرف ش

در کمال محبت و احترام
 از نوادار الوصول
 الطوبی گریستن شادن از بابا امام
 فواد الوصول

فوقال دیان در اسکن کون در
 دما مسلول در اسکن کون
 داسست در اسکن کون
 چون بنیل در اسکن کون
 کمری در اسکن کون
 دمنه در اسکن کون

وزیادت خوات و ابدال آوردن جت بایرکت بجای

بایرکت او غام سچیدن از دو بخش در دیگر وقت تقدیم

وین بین ای خواندن همزه در میان همزه میان حرفه و فن سرت

یا ماقبل همزه بود اما اعلان تعلیل تخفیف جت علت اصول مهم

همزه ساکن در غیر نام و ناموس مل شود یا اخت حرکت ماقبل جواز اگر

منفرد است و جوابا اگر پس همزه بود مل و خذ و مرثا و همزه متحرک بعد

و یا ای ساکن که زائد اند نه برای الحاق و است جنس ماقبل در وین غلام

چون فیس و متف و طه و خطی و بعد ساکن غیر مکرر الف و فون

دستی اسلوله در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی

دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی

دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی

دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی

دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی

دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی

دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی

دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی

دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی

دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی
 دمنه در جت فوس جو علی

قوله این در ساکن در نحو الحسن و آئین السهل معتل
الف تاسع این در ساکن در نحو الحسن و آئین السهل معتل
نشدن و تاسع این در ساکن در نحو الحسن و آئین السهل معتل
نشدن و تاسع این در ساکن در نحو الحسن و آئین السهل معتل

با جمع دو ساکن در نحو الحسن و آئین السهل معتل

و او مضموم مکسور و راول کله و مضموم و سطر و است نهزه کرد و و

و تجا به و کین غیر مدغم بعد کسه با کرد و بعد ضمه و او ضمه نند و چکی

کسه نهزه کرد و و کوی است غالب آبره و او می که بعد ضمه علامت مضارع

قبل کسه فتنه بقیه چون بعد و صبح آه و نحو غنیم مضارعه و جابیس و این

فی نحو یو جل یا جل و یجل و یجل و او کیه فای فعل بود و از فعلش فاده بقیه

عده کین فای فعال از نهزه بود و تاسود و در تاسود غم غنیمت و چون

اقتسروا کرد و و او متحرک و راول کله هم آیند و لین نهزه کرد و چون اصل

و او مضموم مکسور و راول کله و مضموم و سطر و است نهزه کرد و و

و تجا به و کین غیر مدغم بعد کسه با کرد و بعد ضمه و او ضمه نند و چکی

کسه نهزه کرد و و کوی است غالب آبره و او می که بعد ضمه علامت مضارع

قبل کسه فتنه بقیه چون بعد و صبح آه و نحو غنیم مضارعه و جابیس و این

فی نحو یو جل یا جل و یجل و یجل و او کیه فای فعل بود و از فعلش فاده بقیه

عده کین فای فعال از نهزه بود و تاسود و در تاسود غم غنیمت و چون

اقتسروا کرد و و او متحرک و راول کله هم آیند و لین نهزه کرد و چون اصل

در اول کله و مضموم و سطر و است نهزه کرد و و
و تجا به و کین غیر مدغم بعد کسه با کرد و بعد ضمه و او ضمه نند و چکی
کسه نهزه کرد و و کوی است غالب آبره و او می که بعد ضمه علامت مضارع
قبل کسه فتنه بقیه چون بعد و صبح آه و نحو غنیم مضارعه و جابیس و این
فی نحو یو جل یا جل و یجل و یجل و او کیه فای فعل بود و از فعلش فاده بقیه
عده کین فای فعال از نهزه بود و تاسود و در تاسود غم غنیمت و چون
اقتسروا کرد و و او متحرک و راول کله هم آیند و لین نهزه کرد و چون اصل

با جمع دو ساکن در نحو الحسن و آئین السهل معتل
و او مضموم مکسور و راول کله و مضموم و سطر و است نهزه کرد و و
و تجا به و کین غیر مدغم بعد کسه با کرد و بعد ضمه و او ضمه نند و چکی
کسه نهزه کرد و و کوی است غالب آبره و او می که بعد ضمه علامت مضارع
قبل کسه فتنه بقیه چون بعد و صبح آه و نحو غنیم مضارعه و جابیس و این
فی نحو یو جل یا جل و یجل و یجل و او کیه فای فعل بود و از فعلش فاده بقیه
عده کین فای فعال از نهزه بود و تاسود و در تاسود غم غنیمت و چون
اقتسروا کرد و و او متحرک و راول کله هم آیند و لین نهزه کرد و چون اصل

نموده و این

اقتاده و متقانه اقوام استقام
و در خون بد فعل حرکت او با پسین
و قبلان باغض الفاعل باقار را
سلا اخلاص با اخلاص و اخلاص
فوز اندر نماند آخر خوش دادند

اگر خارق بین نامی و معجز باشد و گوی
در اعتداف تا باز چون اقامه شود و در کمال
بافتن که در فعل بیننده حاصل شده و در کمال

خا خا آه و اقامه اقامه و استقام استقامه و در مفعول باقی ختمه قول
از اقامه ۱۱
از اقامه ۱۲
از اقامه ۱۳

را کسر گردانند و او مفعول ایا و در و صبح بسیار آید بخوبی و صبح
مفعول باقی ۱۱
مفعول باقی ۱۲
مفعول باقی ۱۳

و مطبوع و در و او می کم و او یک عین مصد در یا جمع و بعد کسر و با
مصدرب ۱۱
مصدرب ۱۲
مصدرب ۱۳

و در فعل و و احد معطل بود یا در واحد ساکن و در جمع قبل
قبل الف ۱۱
قبل الف ۱۲
قبل الف ۱۳

الف افتد یا شود نه در ناقص چون قییم و قییم و قییم و قییم و قییم و قییم
اخر است ۱۱
اخر است ۱۲
اخر است ۱۳

و ریاض و او و یای عین فاعل که در فعلش معطل بود یا مراد و اصل
افعال و صدای ۱۱
افعال و صدای ۱۲
افعال و صدای ۱۳

پس و پیش الف فاعل فاعل پسین همزه شود چون بواج
جمله ۱۱
جمله ۱۲
جمله ۱۳

در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل
و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل
و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل

و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل
و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل
و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل

و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل
و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل
و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل

و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل
و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل
و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل و در اصل

شمال بر دوادوست و جنوب بر شمال
جمع بر شمال بر دوادوست و جنوب
بر دوادوست و جنوب بر شمال
جمع بر شمال بر دوادوست و جنوب

بواجع و اوائل و همچنین هر دو زائده بعد آن نحو رسائل الف زائده که
قبل الف مقارن و متعارف است و او شود نحو قواریر و کله که
او و یا بهم آیند و اولین ساکن غیر بدل است او یا شود و یا دریا
او غام یابد و اگر قبل هر دو صمه بود کسره گردد و نحو سید و م
و یغین بانی دوم از سید جوازا و از کینونه و جوا و اوی که سوم بود
چون بیشتر و نه پس ضمه باشد و نحو مدعی و یحسان و یحسان
و اعلی اعلیا اعلوا و هم چنین و اوی که بعد کسره در آخر کلمه
افتد یا قبل زیادت فسلان خود مدعی و رعیا و نحو او و غریبان

خود صدار الف محال است ۱۲
فوله زائده که خزانست از طویل
معایش که و او و یا در آن صلی است ۱۳
فوله و او شود و زائده که در کسره
باب است در تضیف الف او می شود و نحو
و متغیر است ۱۴ فوله که ای یکی
نزد بهت خفت با ۱۵ فوله یا شود
بسیار دفعه آن در محلی فقه سکه و دفعه
بسیار دفعه آن در محلی فقه سکه و دفعه
فوله و او شود و زائده که در کسره
فوله و او شود و زائده که در کسره
فوله و او شود و زائده که در کسره
فوله و او شود و زائده که در کسره

افزاد در اینجا که در دوادوست و جنوب
حال اعلی که در دوادوست و جنوب
افزاد در اینجا که در دوادوست و جنوب
حال اعلی که در دوادوست و جنوب

در این بزم ال وقد گیسر آب با غا و پستین و و او او

وہابی علم و حدیث
کی روشنی میں
اصول فقہ
میں تبدیلیاں

جمع دلو اسلر اولو بقا عده و
بیایه بر در قبا نون قاضین
افراد

الحمد لله
نظام الامام علی بن ابی طالب
علیه السلام

مسلک اولو کما صحیح دلور و ادوات
ادغام کران و ضم لام
شد

علت مناسب و گشت
دعا بگو حرکت نماید رفتی کار بر
اشکست بگو ز یاد چون
لمین و ملامت از کس
ای داد و دلش

تو را در جوار من
داده و او را در جوار من
داده و او را در جوار من

فصل اول و او شود کین لام کله بدر آمدن جازم و در امر بنیست و

بافتال ضمیر فاعل و تون تاکید باز آید چون افع او عوا او عوا
از آواز او
از آواز او
از آواز او

او عون او عون و کم یق و یای آخر مغال نفاد و جریسته

و بدش توین آید خو جویاری و جویار آرد و یای آخر مغال دست

که یکی بنیفته و دیگری حکم یای مغال یای بد خو حکم یای

و طی درستی و دومی است و دوما گویند بنو حارث و بی

دیگر بجای و او و یای ساکن بعد فته الی یروم چون

ناب و ان ندان و ان ضار بان اصول مصحف

بافتال ضمیر فاعل و تون تاکید باز آید چون افع او عوا او عوا
از آواز او
از آواز او
از آواز او

او عون او عون و کم یق و یای آخر مغال نفاد و جریسته

و بدش توین آید خو جویاری و جویار آرد و یای آخر مغال دست

که یکی بنیفته و دیگری حکم یای مغال یای بد خو حکم یای

و طی درستی و دومی است و دوما گویند بنو حارث و بی

دیگر بجای و او و یای ساکن بعد فته الی یروم چون

ناب و ان ندان و ان ضار بان اصول مصحف

بافتال ضمیر فاعل و تون تاکید باز آید چون افع او عوا او عوا
از آواز او
از آواز او
از آواز او

از افعال متحرک در سبب
از افعال متحرک در سبب
از افعال متحرک در سبب
از افعال متحرک در سبب

مضايف چون دو سرف يك جنب در كنه بهم آيند و
اول ساكن بود ادا غام واجب است و اگر متحرك است دوم
ساكن بسكون قف يا متحرك نه بعارض من لازم است چون قف
و دو آب مگر در خوا قتل و چي كه جائز است دوم اگر چنان بود
اگر حركت عارض ادا ادا غام جائز است نحو اذ و القوم و اگر سكون لازم
منع است نحو مدون و اگر عارض جائز است بخرنك كسر و فخره
يا ضمه اگر حرف اول ضمه ادا و بلا متحرك در حال وقف نحو
ادا غام متحرك يا ساكن بلا نقل است اگر ماقبل او متحرك است

ست ۱۲
ست ۱۳
ست ۱۴
ست ۱۵
ست ۱۶
ست ۱۷
ست ۱۸
ست ۱۹
ست ۲۰
ست ۲۱
ست ۲۲
ست ۲۳
ست ۲۴
ست ۲۵
ست ۲۶
ست ۲۷
ست ۲۸
ست ۲۹
ست ۳۰
ست ۳۱
ست ۳۲
ست ۳۳
ست ۳۴
ست ۳۵
ست ۳۶
ست ۳۷
ست ۳۸
ست ۳۹
ست ۴۰
ست ۴۱
ست ۴۲
ست ۴۳
ست ۴۴
ست ۴۵
ست ۴۶
ست ۴۷
ست ۴۸
ست ۴۹
ست ۵۰
ست ۵۱
ست ۵۲
ست ۵۳
ست ۵۴
ست ۵۵
ست ۵۶
ست ۵۷
ست ۵۸
ست ۵۹
ست ۶۰
ست ۶۱
ست ۶۲
ست ۶۳
ست ۶۴
ست ۶۵
ست ۶۶
ست ۶۷
ست ۶۸
ست ۶۹
ست ۷۰
ست ۷۱
ست ۷۲
ست ۷۳
ست ۷۴
ست ۷۵
ست ۷۶
ست ۷۷
ست ۷۸
ست ۷۹
ست ۸۰
ست ۸۱
ست ۸۲
ست ۸۳
ست ۸۴
ست ۸۵
ست ۸۶
ست ۸۷
ست ۸۸
ست ۸۹
ست ۹۰
ست ۹۱
ست ۹۲
ست ۹۳
ست ۹۴
ست ۹۵
ست ۹۶
ست ۹۷
ست ۹۸
ست ۹۹
ست ۱۰۰

۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

مجانستین و کل سانسید و
زاد و خام و خنک و تیار
لکون و نرم و باد و
پود و تندر و لطیف و بکود
میان و سلس و دوم و
بود و نور و در و در و
منفع و سست و جوی و جوی و
شش و یک و یک و یک و
قطر و در و در و در و
ارک

[illegible]

و اگر بود فیکیل چون نصیر و قمر طیس و خدریس و نحو
سکران و اجمال فیکیل و خامسی بروایت نخست
فیکیل چون سبیل کبر جمیم پس بر آنکه از روز و زمانه
جزیده رابع کمی را که عده نبوی میکنند و مدد را یا گردانند چون منطکی
در منطکی و قنیه و قنیه در قنیه و سبیل در سلطان
سبیل و تبویض یا از محذوف از سه زائده غیر عده را
در اخر بنجام در رابعی جزیده مذکوره زایدتی نماید و مدد یا شود چون

و اگر بود فیکیل چون نصیر و قمر طیس و خدریس و نحو
سکران و اجمال فیکیل و خامسی بروایت نخست
فیکیل چون سبیل کبر جمیم پس بر آنکه از روز و زمانه
جزیده رابع کمی را که عده نبوی میکنند و مدد را یا گردانند چون منطکی
در منطکی و قنیه و قنیه در قنیه و سبیل در سلطان
سبیل و تبویض یا از محذوف از سه زائده غیر عده را
در اخر بنجام در رابعی جزیده مذکوره زایدتی نماید و مدد یا شود چون

و اگر بود فیکیل چون نصیر و قمر طیس و خدریس و نحو
سکران و اجمال فیکیل و خامسی بروایت نخست
فیکیل چون سبیل کبر جمیم پس بر آنکه از روز و زمانه
جزیده رابع کمی را که عده نبوی میکنند و مدد را یا گردانند چون منطکی
در منطکی و قنیه و قنیه در قنیه و سبیل در سلطان
سبیل و تبویض یا از محذوف از سه زائده غیر عده را
در اخر بنجام در رابعی جزیده مذکوره زایدتی نماید و مدد یا شود چون

و اگر بود فیکیل چون نصیر و قمر طیس و خدریس و نحو
سکران و اجمال فیکیل و خامسی بروایت نخست
فیکیل چون سبیل کبر جمیم پس بر آنکه از روز و زمانه
جزیده رابع کمی را که عده نبوی میکنند و مدد را یا گردانند چون منطکی
در منطکی و قنیه و قنیه در قنیه و سبیل در سلطان
سبیل و تبویض یا از محذوف از سه زائده غیر عده را
در اخر بنجام در رابعی جزیده مذکوره زایدتی نماید و مدد یا شود چون

و اگر بود فیکیل چون نصیر و قمر طیس و خدریس و نحو
سکران و اجمال فیکیل و خامسی بروایت نخست
فیکیل چون سبیل کبر جمیم پس بر آنکه از روز و زمانه
جزیده رابع کمی را که عده نبوی میکنند و مدد را یا گردانند چون منطکی
در منطکی و قنیه و قنیه در قنیه و سبیل در سلطان
سبیل و تبویض یا از محذوف از سه زائده غیر عده را
در اخر بنجام در رابعی جزیده مذکوره زایدتی نماید و مدد یا شود چون

و اگر بود فیکیل چون نصیر و قمر طیس و خدریس و نحو
سکران و اجمال فیکیل و خامسی بروایت نخست
فیکیل چون سبیل کبر جمیم پس بر آنکه از روز و زمانه
جزیده رابع کمی را که عده نبوی میکنند و مدد را یا گردانند چون منطکی
در منطکی و قنیه و قنیه در قنیه و سبیل در سلطان
سبیل و تبویض یا از محذوف از سه زائده غیر عده را
در اخر بنجام در رابعی جزیده مذکوره زایدتی نماید و مدد یا شود چون

اول من حق
و درون هم مخالف شد
دیان از خون مرثیه کشید
دیگست بعد الت قبایل
اولیاد و نون الذیون
الاقای آرزو بود هر دو کشته بخی الحی
و قهر آنرا که التیات بالف تانج
کنند بسوی کشته به تصغیر داند
از حجب تیاز نشاند و خوش تصغیر لفظ
الاقای و الاقای را و

[illegible]

[illegible]

بیگفتن چون ناطق و از اصفانی اگر گفت است بامدلول جزو
 (در) (مرب) (مناف) (این وام)

دوش معلوم و در اضافت مقصودست جز اول احوال خبری
یعنی مشهوره
مضاف الیه
مثال مشهوره در جزو دوم
در این خبر

ورسٹولی والا تانی خواہ امرتی ومانند درازنمی ورسٹولی
در علی رسول
لا بیجا جود در اخلاص
ت در چرخ عتبات رسول

مرکزى و بلوى و هفت والى و محصى و عيسى و عبد ربه
در عهد شمس

ظلال بکس

بیتها که در کتب است
از این کتاب است

الیه السلام

شاد است و بیاض من سیم سبی معال لعل لکله اوصاف
 و ساخته بشود
 « این سیم سبی معال لعل لکله اوصاف
 و ساخته بشود »

و فاعل صاحب و مفعول به همان مریض است
و وزن فاعل برای صاحب آن و وزن مفعول به برای مریض است و این آن شیء است

[illegible][illegible][illegible][illegible]

۱۲
 قاضی انداختن نام که در واقع شد از شش
 زنگار اصل را در اطاقی بود باین حد
 کما غاد و استعجال دوم بخوابد که در
 استعجال اول معنی است که بخوابد
 بافتد و الف با و برای استعجال
 از طردن قاضی است بخوابد که در
 استعجال اول معنی است که بخوابد
 بافتد و الف با و برای استعجال
 از طردن قاضی است بخوابد که در

محمد جل با غلبه تراوش در اول در کمال محنت و اشتقاق
 اگر هر دو جلی باشند هر دو وجه است رطبی هم فعلی بود و هم فعل
 موجود بغیر از رطوبت و اگر نه ترشح کی چون ملک صله ملک نزد
 ابو عبیدة مفصل بود از لاک معنی از سئل و نزدیک بعضی مفصل از
 الگوک معنی رسالت و نزدیک این کیان فقال از ملک بر تقدیر
 فقد اشتقاق دلیل بیادیت حرف خرج کلمه یا اختش از اوزن
 بود در اصالت کنون گفتال و کنون قفسه و خفسه و اگر
 بر زیادیت هم خرج لازم آید نیز از اندست کنون چنانکه

یعنی از سئل معنی ملک بر سئل که بر سئل که بر سئل
 در اصل است و در یاد دارد که بر سئل که بر سئل
 چنانکه از سئل که بر سئل که بر سئل که بر سئل
 در اصل است و در یاد دارد که بر سئل که بر سئل
 چنانکه از سئل که بر سئل که بر سئل که بر سئل
 در اصل است و در یاد دارد که بر سئل که بر سئل
 چنانکه از سئل که بر سئل که بر سئل که بر سئل

و خفا بضم خاء و فاء و زاء و نون و کاف و هاء
 و خفا بضم خاء و فاء و زاء و نون و کاف و هاء
 و خفا بضم خاء و فاء و زاء و نون و کاف و هاء
 و خفا بضم خاء و فاء و زاء و نون و کاف و هاء

باعت خراج نشود و در کلمه کاف غام بود یا شبیه اشتقاق برقی
بهر نام که می شود
تصحیح و پسندیدگی را بیک غام و پسندیدگی را بیک غام و پسندیدگی را بیک غام
چیم برای الحاق یا بفعل لوجود ج و اگر شبیه مر و شستن ج و شستن ج و شستن ج
او غام است چنانچه گوید و دهد و اگر غام است چنانچه گوید و دهد و اگر غام است چنانچه گوید و دهد
بوزن اغلب پس موقت بفعل باشد لوجود و موقت به مطلب و
رمان فعلان بود لوجود و درم و در بعضی فعال که این وزن باشد
اغلب است اگر شبیه هر دو تقدیر است چنانچه گوید و دهد و اگر غام است چنانچه گوید و دهد
و بعضی با قیس پس همان فو فعال از جنس است بل فعلان از حم

مولوی که در این است
اشفاق از آنکه گوید اگر ج و شستن ج و شستن ج و شستن ج
که باشد همان از آنکه گوید اگر ج و شستن ج و شستن ج و شستن ج
الامکان لغت و وضع پسندیدگی را بیک غام و پسندیدگی را بیک غام
تصحیح و پسندیدگی را بیک غام و پسندیدگی را بیک غام
چیم برای الحاق یا بفعل لوجود ج و اگر شبیه مر و شستن ج و شستن ج
او غام است چنانچه گوید و دهد و اگر غام است چنانچه گوید و دهد و اگر غام است چنانچه گوید و دهد
بوزن اغلب پس موقت بفعل باشد لوجود و موقت به مطلب و
رمان فعلان بود لوجود و درم و در بعضی فعال که این وزن باشد
اغلب است اگر شبیه هر دو تقدیر است چنانچه گوید و دهد و اگر غام است چنانچه گوید و دهد
و بعضی با قیس پس همان فو فعال از جنس است بل فعلان از حم

ویم از آنکه گوید و دهد و اگر غام است چنانچه گوید و دهد و اگر غام است چنانچه گوید و دهد
دال لازم است تا کلمه غام باشد و چون مفضل بود یا از این که گوید و دهد و اگر غام است چنانچه گوید و دهد
و تقدیر زیادت حق و درم و در بعضی فعال که این وزن باشد
اغلب است اگر شبیه هر دو تقدیر است چنانچه گوید و دهد و اگر غام است چنانچه گوید و دهد
و بعضی با قیس پس همان فو فعال از جنس است بل فعلان از حم

باعت خراج نشود و در کلمه کاف غام بود یا شبیه اشتقاق برقی
بهر نام که می شود
تصحیح و پسندیدگی را بیک غام و پسندیدگی را بیک غام و پسندیدگی را بیک غام
چیم برای الحاق یا بفعل لوجود ج و اگر شبیه مر و شستن ج و شستن ج و شستن ج
او غام است چنانچه گوید و دهد و اگر غام است چنانچه گوید و دهد و اگر غام است چنانچه گوید و دهد
بوزن اغلب پس موقت بفعل باشد لوجود و موقت به مطلب و
رمان فعلان بود لوجود و درم و در بعضی فعال که این وزن باشد
اغلب است اگر شبیه هر دو تقدیر است چنانچه گوید و دهد و اگر غام است چنانچه گوید و دهد
و بعضی با قیس پس همان فو فعال از جنس است بل فعلان از حم

و تقدیر زیادت حق و درم و در بعضی فعال که این وزن باشد
اغلب است اگر شبیه هر دو تقدیر است چنانچه گوید و دهد و اگر غام است چنانچه گوید و دهد
و بعضی با قیس پس همان فو فعال از جنس است بل فعلان از حم

سوزن که در حاکم نام مشتمل باشد از آنکه گوید و دهد و اگر غام است چنانچه گوید و دهد و اگر غام است چنانچه گوید و دهد

حواشی مشق صفحہ ۸۵

قوله اولیٰ شالی خبر از ادوی در اصل از ادوی بود یا بقاعده قاض افتاد و همزه ساکن جهت کسر و بدل
بیا بدل شد و اولیٰ حاصل آمد پس نزد بعضی قلب و او غام میکنند اگر چه یا و او جمع آمده و اول ساکنست زیرا که
او و تبدیل از همزه است چنانکه در ایوار مصدر و بعضی گویند هرگاه ابدال همزه بیا واجب شد قلب او که بعد
آنست بیا و او غام یا در یانیز شود و قیاس آنکه در آخرش سه یا جمع شود حذف اخیرست نزد بعضی از مشایخ
حذف شود و برین تقدیر برای پیر سه حرکات آید و نزد بعضی منوی در رفع و جریس ای یکبیر تنوین در رفع
و جر گویند **قوله** و اعظم ای بنای اعظم بر وزن اشعر یعنی تار یک شد از ادوی و ادوی **قوله**
قوله اینیای ای از ادوی برین صورت یکبیر همزه و سکون یا فو فتح همزه و تشدید یای مفتوح و الف صهلش
را و انبیای سه یا و بر وزن اعظم اصل اعظم و او جبت کسره قبل از کرد یای ای نشاید یای ساکن متحرک
او غام یافت و یای خیره برای فتحه قبل الف شد اینیای حاصل آمد از ک و رضی **قوله** رای یای
مثل اعظم از ادوی یکبیر همزه و سکون یا فو فتح یای شد قبل الف اصله از ادوی سه یا یا یای مثل
ثانی دغم شد و ثالث برای فتحه قبل الف گردید و همزه از کسره قبل یای گشت را و یای حاصل آمد و یا
ص و او دغم نشود با لاتفاق زیرا که همزه اول برای وصلست پس هرگاه وصل یا مفتوح واقع شود همزه
دوم باز آید زیرا که علت ابدش بیا باقی نخواهد ماند مثل قال اند و یای از ح و ک **قوله** اینیای کسره یا

یکبیر همزه و سکون یا فو فتح یا و تشدید یای مفتوح اصلش یا فو فتح
از خود و ن در و او و یای دوم قاعده سید کریمه و یای
قوله اولیٰ شالی خبر از ادوی در اصل از ادوی بود یا بقاعده قاض افتاد و همزه ساکن جهت کسر و بدل
بیا بدل شد و اولیٰ حاصل آمد پس نزد بعضی قلب و او غام میکنند اگر چه یا و او جمع آمده و اول ساکنست زیرا که
او و تبدیل از همزه است چنانکه در ایوار مصدر و بعضی گویند هرگاه ابدال همزه بیا واجب شد قلب او که بعد
آنست بیا و او غام یا در یانیز شود و قیاس آنکه در آخرش سه یا جمع شود حذف اخیرست نزد بعضی از مشایخ
حذف شود و برین تقدیر برای پیر سه حرکات آید و نزد بعضی منوی در رفع و جریس ای یکبیر تنوین در رفع
و جر گویند **قوله** و اعظم ای بنای اعظم بر وزن اشعر یعنی تار یک شد از ادوی و ادوی **قوله**
قوله اینیای ای از ادوی برین صورت یکبیر همزه و سکون یا فو فتح همزه و تشدید یای مفتوح و الف صهلش
را و انبیای سه یا و بر وزن اعظم اصل اعظم و او جبت کسره قبل از کرد یای ای نشاید یای ساکن متحرک
او غام یافت و یای خیره برای فتحه قبل الف شد اینیای حاصل آمد از ک و رضی **قوله** رای یای
مثل اعظم از ادوی یکبیر همزه و سکون یا فو فتح یای شد قبل الف اصله از ادوی سه یا یا یای مثل
ثانی دغم شد و ثالث برای فتحه قبل الف گردید و همزه از کسره قبل یای گشت را و یای حاصل آمد و یا
ص و او دغم نشود با لاتفاق زیرا که همزه اول برای وصلست پس هرگاه وصل یا مفتوح واقع شود همزه
دوم باز آید زیرا که علت ابدش بیا باقی نخواهد ماند مثل قال اند و یای از ح و ک **قوله** اینیای کسره یا

اتو و یی

از خبر

ع ۳۹ ف
ن ۲

DUE DATE

ف ۲۹۲۳۷۵

۹-۲۲

۲۹۲۶۷۵
۳۹۴
۴۴۰۹
۳۹۴
۲۵
۲۴۰۹
۲۹۲۶۷۵
فصول اکبری